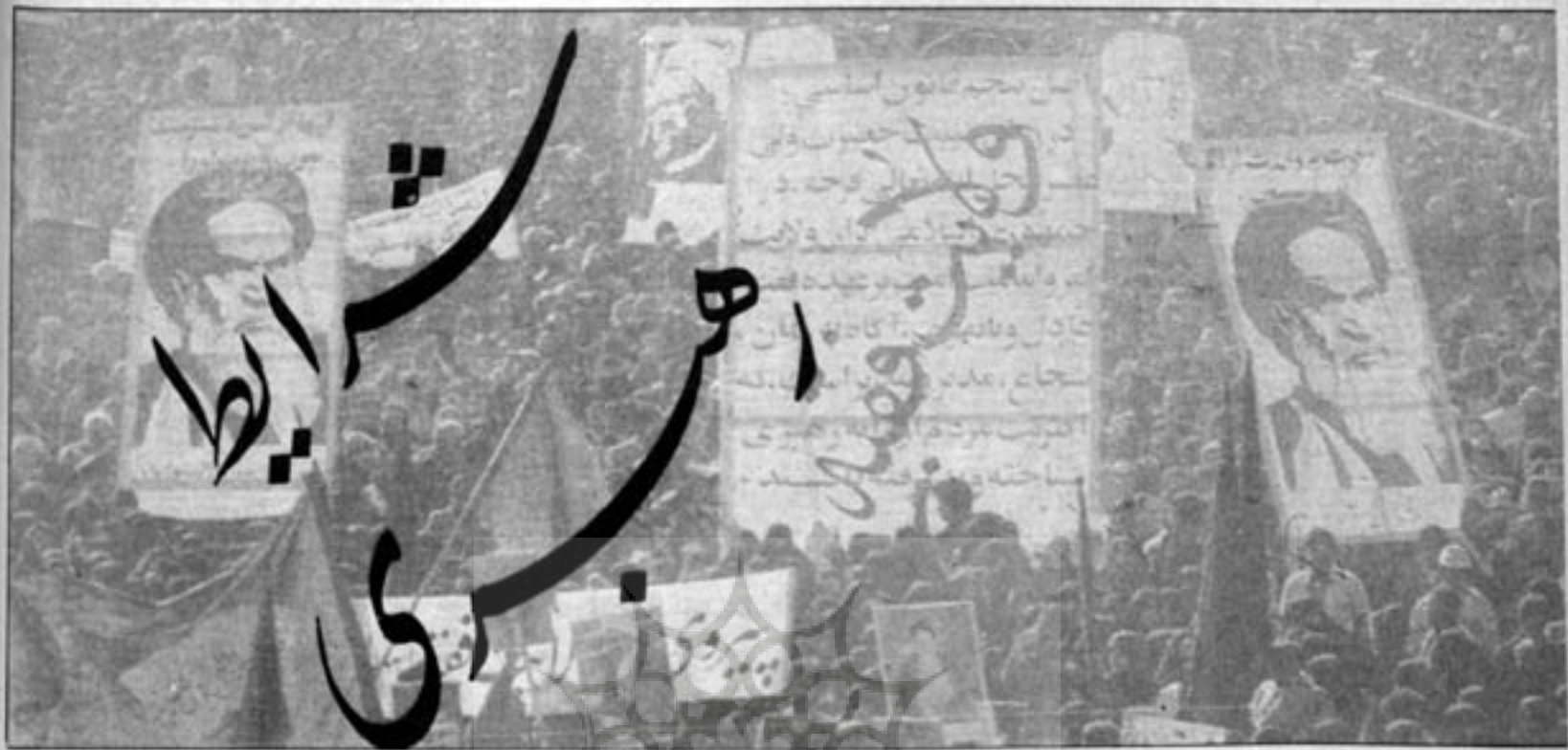


انتخابات از نظر اسلام و قانون اساسی



رهبری

مشخص باشد در زمان حیات رهبر موجود مردم معرفی کنند تا مردم راه خود را بدانند و هنگام بروز حادثه دوران فترت، طولانی نگردد. ملت نمیتواند در اینگونه موارد سریعاً تصمیم بگیرد و باید مسئله را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهد و اگر در زمان حیات رهبر فردی که لایق رهبری آینده است شناخته باشد تا آنگاه که با تسلیفات مختلف، فرد شایسته را با معیارهای صحیح بشناسد طول میکشد و اگر بخواهد سریع تصمیم بگیرد شاید راه صواب را نیابد. متأسفانه در قانون اساسی و در قانون انتخابات خبرگان زمان معینی برای روشن شدن آراء مردم تعیین نشده و معین نیست که آیا ملت چند روز مهلت دارد که نظریه خود را ابراز نماید؟ و پس از چند روز از گذشتن حادثه مجلس خبرگان باید تصمیم بگیرد؟

و نیز روشن نشده است که ملت با چه وسیله و چگونه باید رأی خود را ابراز نماید؟ آیا بوسیله راه پیمائیها و تظاهرات اظهار نظر کنند، یا بوسیله طومارها و یا از راه دیگر

این سؤال از قانون اساسی بطور صریح و واضح بدست نیامد و در قانون تشکیل مجلس خبرگان مربوطه تعیین مقام رهبری که با ۲۱ ماده و شش تبصره در جلسه مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۰ فقها شورای نگهبان تنظیم گردیده در این زمینه توضیحی داده نشده است. ولی از اصل یکصد و هفتم استفاده میشود که اکثریت بطور طبیعی همانطوریکه در مورد امام خمینی بوجود آمده باید بوجود بیاید. بنا بر این همانگونه که یکی از فقها شورای نگهبان شفاها فرمود مجلس خبرگان پس از اینکه اعضا آن انتخاب شدند و رسمیت پیدا کرد خود را آماده میکند و پس از بروز حادثه اگر اکثریت متوجه فقیه معینی نشد برای تصمیم گیری تشکیل جلسه میدهد، با توجه بمطالب یاد شده بروز حادثه برای رهبر در هر عصر و زمانی بسیار حساس و آغاز مسئولیت بزرگ ملت و بویژه عالمان دینی است و برگویندگان مذهبی و افراد متدین و متعهد لازم است که مردم را بوظیفه حساس و خطیر خود متوجه سازند و در هر عصر و زمانی چهره لایق رهبری را اگر

چگونه نظر اکثریت معلوم میشود؟

همانطوریکه از قانون اساسی نقل کردیم اگر یکی از فقها واجد شرایط مانند حضرت امام خمینی دام ظلّه العالی از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته شد ولایت امر بر عهده او است و مجلس خبرگان برای تعیین رهبر، یا شورای رهبری اقدام نمیکند و اگر چنین اکثریتی بوجود نیامد مجلس خبرگان رسماً تشکیل جلسه میدهد و با شور و تبادل نظر تصمیم میگیرد. نکته قابل توجه اینست که احراز رأی اکثریت مردم به چه صورت خواهد بود؟ آیا بصورت یک نفراندم عمومی از مردم نظر خواهی میشود، یا بگونهای دیگر آراء مردم بدست میآید و اگر بصورت نفراندم آراء عمومی مراجعه میشود آیا در زمان حیات رهبر موجود صورت میگیرد یا بعد از بروز حادثه انجام میشود؟ پاسخ

بنظر میرسد مجلس خبرگان هنگام تدوین قانون اساسی از تصریح و توضیح این مطالب غفلت کرده است. در حالیکه موضوع بسیار حساس و قابل اهمیت است زیرا بطور مسلم اگر این مسئله مانند دوران قبل از انقلاب از طریق عادی راه خود را طی کند دوران فترت طولانی شود بصلاح انقلاب و جمهوری اسلامی نخواهد بود.

راه حل مطلب چیست؟

بنظر میرسد اگر از نظر قانون اساسی مانعی نباشد، صلاح در این است که مسئولین مربوطه، قانونی در این مورد وضع کنند که برای مردم پس از بروز حادثه مهلت معینی تعیین شود که در طول آن مهلت بوسیله اجتماعات منظم، رأی خود را ابراز نمایند و پس از انقضا آن مهلت، اگر اکثریت بوجود نیامد مجلس خبرگان کار خود را شروع کند و در طول این مهلت وظایف رهبری را بیک شورای مخصوصی موقتاً عهده دار گردد که اصلاً فترتی بوجود نیاید (و البته این شورای موقت باید از فقها باشد) و اگر قانونی بگذارند که هر رهبری بتواند جانشین موقت خود را تا تعیین تکلیف رهبری معین نماید نباید خلاف شرع نباشد و بهترین راه اینست که بانصوب قانون در زمان حیات رهبر در ضمن یک رفتارندم عمومی از مردم نظر خواهی شود، در این صورت اگر برای یکی از فقها اکثریت بوجود آمد، او بعنوان جانشین رهبر معرفی میشود، و اگر اکثریت بوجود نیامد، مجلس خبرگان کار خود را شروع میکند و قبل از بروز حادثه تکلیف را معین مینماید.

نگاهی به مدارک مذهبی:

اگر ولایت فقیه را بعنوان نیابت امام غائب (ع) و امتداد اصل امامت بدانیم باید گفت شرعاً لازم است که در زمان حیات امام موجود تکلیف رهبری آینده روشن گردد زیرا از مدارک مذهبی استفاده میشود که باید قبل از بروز حادثه فوت امام، جانشین او معین باشد.

در اصول کافی روایاتی وارد شده است که مضمون مشترک آنها اینست: هر کس بمیرد در حالیکه امام نداشته باشد با امام خود را شناخته باشد، هرکی چون مرگ جاهلیست و دوران کفر دارد. راوی از امام صادق (ع) نقل میکند که آن حضرت از قول رسول خدا نقل فرمود که: هر کس بمیرد و برای او امام نباشد مردن او بنوع مردن جاهلیت است (یعنی در ضلالت و گمراهی مرده است).

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ »

« إِمَامٌ قَمِيَّتَهُ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ »

حارت این مفرجه میگوید: از امام ششم برسیدم آیا رسول خدا فرموده است که هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد، مانند مردن جاهلیت و در جامعه کفر مرده است؟ امام فرمودند آری.

« عَنْ الْحَارِثِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ »

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ »

« إِمَامَهُ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ »

در حدیث نخست تعبیر اینست که (هر کس بمیرد در حالیکه امام نداشته باشد) و مسلم است که مقصود نداشتن واقعی نیست زیرا با توجه باینکه طبق مدارک شیعه حجت خدا همیشه روی زمین موجود است این صورت که شخصی بمیرد و برای او امام وجود واقعی نداشته باشد، محقق نمیشود. بنا بر این منظور

چنانکه در حدیث دوم نیز آمده است اینست که امام خود را نشناسد یعنی امام برای او معین و مشخص نباشد. از مجموع روایاتی که در دو باب از اصول کافی آمده است، بدست میآید که این سخن از رسول خدا نقل شده و در بین مسلمانان معروف بوده است. از این جهت بعضی از راویان صحت آن را از امام پرسیده اند و امام نیز تأیید فرموده است و بعضی از راویان پرسیده اند اگر امام از دنیا برود و مسلمانی از مرکز دور باشد و جانشین او را نشناسد و در اینحال بمیرد مرگ او به چه صورت خواهد بود؟ امام (ع) در جواب فرموده است: برای کسانی که در مرکز باشند و جانشین امام را نشناسند عذری نیست و کسانی که در

دور دستها باشند وظیفه آنها تحقیق است و اگر در حال تحقیق بمیرند معذورند. از مجموع اینگونه احادیث و بر سر و پا سخهاست که بین امام (ع) و راویان و محدثان بوده است استفاده میشود که بر هر مسلمانی واجب است در هر لحظهای از لحظات زندگی، امام واجب اطاعت خود را معین و مشخص کند، و اگر مسلمانی امام خود را نشناسد و در آن حال بمیرد مقصر است مگر در حال تحقیق باشد.

و این حدیث شریف که محمد بن مسلم از حضرت صادق (ع) نقل کرده است صریحاً مطلب را روشن میکند:

« عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ »

« لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: «... أَفِيحُ »

« النَّاسُ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ أَنْ لَا يَعْرِفُوا »

« الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ: «أَمَا أَهْلُ هَذِهِ »

« الْبَلَدَةِ فَلَا (يَعْنِي الْمَدِينَةَ) وَ »

« أَمَا غَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ فَيَقْدِرُ »

« مَسِيرِهِمْ »

محمد ابن مسلم میگوید از امام صادق (ع) پرسیدم آیا برای مردم جایز است که هنگام فوت عالم (یعنی امام عالم) امام بعد از او را نشناسند. امام (ع) فرمودند: برای ساکنان این شهر یعنی مدینه جایز نیست و ساکنان شهرهای دیگر فقط بمقدار مسیر آنها تا مدینه در وسعت هستند.

از این حدیث بخوبی استفاده میشود که اگر امام امت مثلاً در شهر مدینه از دنیا برود بایستی برای مردم مدینه در همان لحظه جانشین او معین باشد و بر دیگران هم لازم است از لحظهای که خبر حادثه فوت امام را شنیدند بلافاصله برای تحقیق اقدام کنند و مادامیکه در حال تحقیق میباشد اگر مرگ آنها برسد معذور هستند ولی اگر بی توجه باشند و بدون اینکه در حال تحقیق باشند از دنیا بروند مرگ آنها مرگ جاهلیت است. اینک امام (ع) میفرماید برای اهل مدینه لازم است همان لحظه فوت امام جانشین او معین باشد، نباید بدینجهت باشد که برای آن مردم تحقیق در امر جانشینی امام بزمان چندانسی

نمیخواهد که در مرکز قرار دارند . بنا بر این میتوانیم از مجموع مطالب یاد شده نتیجه بگیریم که اگر تعیین و تشخیص جانشین برای امام ممکن و مقدور باشد، لازم است که قبل از بروز حادثه تکلیف ملت روشن گردد تا برای امر امامت، فترتی پیش نیاید .

همانطوریکه اشاره کردیم مدارک مذهبی و روایات وارده در مورد امام، اصل است و آنچه از این روایات استفاده میشود مربوط به تکالیف افراد در مورد شناخت امام معصوم است. اگر ولایت فقیه را بعنوان نیابت و امتداد اصل امامت دانستیم و احکام امامت را (جز در موارد استثنائی که مخصوص مقام عصمت است) در مورد ولایت فقیه جاری دانستیم، لزوم تعیین جانشین برای فقیه رهبر قبل از بروز حادثه از مدارک مذهبی بخوبی استنباط میشود و دلیل دیگر بر لزوم تعیین جانشین برای رهبر اینست که در حکومت اسلامی، مشروعیت بسیاری از کارها وابسته بآذن پسا و کالت از طرف ولی امر است، و موقعیکه ولی امر از دنیا برود و کالت و آذن او باطل و بلا اثر میشود و در این صورت اگر فقیه عادل بعنوان ولی امر نباشد که آن کارها را تنفیذ نماید یا نامشروع انجام میشود و یا تعطیل می گردد و بضرورت، هیچ تکلیفی تعطیل بردار نیست .

مرجعیت و رهبری :

یکی از چیزهاییکه ممکن است مورد سؤال واقع شود اینست که آیا در قانون اساسی شرط شده است که فقیه رهبر بالفعل باید مرجع تقلید باشد یا نه ؟ و بتعبیر دیگر آیا شرط رهبری فقیه اینست که اکثریت در مسائل عملی و فرعی فقهی از او تقلید کنند یا صلاحیت برای فتوی دادن و مرجعیت کافی است ؟ در جواب این سؤال باید گفت در اصل پنجم قانون اساسی میگوید :

در زمان غیبت ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی و ... است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند .

چنانکه ملاحظه میشود در این اصل سخنی ۶۰ / پاسدار اسلام

از اینکه باید اکثریت مردم از او تقلید کنند بمیان نیامده است . و در اصل یکصد و هفتم میگوید :

هر گاه یکی از فقها، واجد شرائط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر، تقلید و رهبران نقلاً بآیة الله العظمی امام خمینی چنین شده است ، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آنرا بر عهده دارد .

و در اصل یکصد و نهم، دو شرط برای رهبر و یا اعضا، شورای رهبری ذکر شده: شرط اول اینست که فقیه دارای صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت باشد. و شرط دوم اینست که دارای قدرت و مدیریت کافی و نیز دارای بینش سیاسی و اجتماعی باشد. با توجه باینکه اصل یکصد و نهم صریح است در اینکه صلاحیت برای افتاء و مرجعیت کافی است بنا بر مقتضای جمع بین مفاد سه اصل یاد شده از قانون اساسی، استنباط میشود که اگر اکثریت مردم، یکی از فقها، واجد شرائط را که صلاحیت علمی و تقوایی برای افتاء و مرجعیت دارد به رهبری بپذیرند، ولایت امر برای او ثابت است اگر چه در مسائل فرعی فقهی مورد مراجعه مردم نباشد. این مطلب را که بنظر ما از قانون اساسی استنباط میشود برای یکی از فقها، شورای نگهبان مطرح کردیم، ایشان نیز همین استنباط را داشتند . به هر حال اگر در قانون اساسی در این زمینه ابهامی وجود داشته باشد تفسیر آن طبق اصل ۹۸ بر عهده شورای نگهبان است .

آیا ولایت برای همه فقها ثابت است ؟

بر حسب قانون اساسی، اگر فقیه عادل توسط ملت به رهبری پذیرفته شد و با بوسیله انتخاب خبرگان رهبر یا شورای رهبری تعیین گردید وظائف قانونی مقام رهبری بر عهده آن فقیه یا شورای محول میشود و دیگر فقها، که واجد صلاحیت برای مرجعیت و افتاء میباشد در اموری که مربوط به ولی امر است مداخله مستقیم و مستقل نمیکند، ممکن است ایمن

سؤال مطرح شود که آیا این مطلب با مدارک مذهبی سازگار است و آیا فقها، دیگر حق اعمال ولایت را ندارند ؟ در جواب باید بگوئیم اگر چه بنظر بعضی از فقها، ولایت برای هر فقیه عادل جعل شده و همه فقها، عدول از نظر ولایت در عرض یکدیگر قرار گرفته اند، مخصوصاً اگر در علم و تقوی مساوی باشند ولی آنچه بنظر میرسد اینست که حکم موجود در قانون اساسی بدون مدرک عقلی و شرعی نمیباشد . زیرا اگر قرار باشد هر فقیه ای بتواند با اقلیتی که او را پذیرفته اند دستگاه مستقلی داشته باشد و در امور دولت مستقلاً مداخله و اعمال نظر کند و برای خود عزل و نصب داشته باشد، بطور مسلم هرج و مرج خواهد شد و مستلزم اختلال در نظام است و بر طبق ادله و وجوب حفظ نظام، دیگران نباید مداخله، مستقیم و مستقل داشته باشند و کسی را که امت با رعایت تمام ضوابط شرعی و قانونی بعنوان امام بپذیرد، ناگزیر دیگران باید در امور حکومتی تابع او باشند .

از فضل بن شاذان نقل شده است که گفت : مگر از امام هشتم حضرت رضا (ع) شنیدم که میفرمود : اگر گفته شود چرا جایز نیست که در یک زمان، دو امام یا بیشتر حاکم باشند جواب اینست: که این موضوع چند علت دارد که یکی از آنها اینست : یک نفر همیشه عمل و تدبیر او یکی است (و جامعه تحت رهبری او در خط واحد حرکت می کند) ولی دو نفر عمل و تدبیر آنها هماهنگ نیست، بدلیل اینکه تا کنون نیافتیم دو نفر را مگر اینکه تصمیم و اراده آنها مختلف بوده است بنا بر این اگر دو امام حاکم باشند و پیروی از هر دو واجب باشد و هیچکدام بر دیگری اولویت نداشته باشد و تصمیم و اراده آنها برخلاف یکدیگر باشد اختلاف و مشاجره بین مردم پدید میآید و موجب فساد میگردد .

” فَإِنْ قَبِلَ قَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ. قَبِيلَ لِعَلِّ يَنْهَانِ الْوَأَجَدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَ تَدْبِيرُهُ وَ الْأَثْنَيْنِ

و سرمست از باده غرور کشتن فرزند پیامبر و سرمست از پیروزی است، آنچنان سخن می گوید که این زیاد دستوری دهد او را بکشید و اگر کار بجای حضرت زینب علیها السلام نبود که خود شرا انداخت و گفت من نمیگذارم او را بکشید و دیدند که بایستی یکزن را بکشند و از طرفی بایستی اینها را بعنوان اسرا به شام ببرند، اگر این نبود به احتمال زیاد مرتکب قتل امام سجاد (ع) نیز میشد.

در بازار کوفه همصدا و همزمان با عمه اش زینب و با خواهرش سکینه سخنرانی میکند و مردم را تحریک مینماید و حقایق را افشا میکند. در شام، چه در مجلس بزرگ و چه در مسجد در برابر انبوه جمعیت، حقایق را باروشنترین بیان بر ملا میکند، و این گفتارها و خطبه ها متضمن حقانیت اهل بیت برای خلافت، و افشای جنابتهای دستگاه حاکم موجود، و هشدار تلخ و زننده به آن مردم غافل و ناآگاه است. در اینجا مقتضی نیست که آن خطبه را بازگو کرده و برده از زرفای آن بردارم کفایت کاری است مستقل. و هر کس بخواهد این خطبه را تفسیر کند باید کلمه کلمه آن را بررسی کرده و با توجه به این مبانی انجام دهد. این وضعیت امام سجاد (ع) بود در دوران حماسه ساز اسارت.

دوران پس از اسارت

این سؤال وجود دارد که چرا امام سجاد

علیه السلام در دوران پس از اسارت بنا را بر ملامت و نرزش میگذارد، و مایل است که تقیه کند و پوشی از دعا و کارهای ملامت بر روی حرکات انقلابی و تند بگذارد، و در دوران اسارت بدانسان به کارهای تند و بر خاشکرا نه و آشکار دست بزند؟

پاسخ این است که این فصل، فصلی استثنائی بود. اینجا امام سجاد جز آنکه امام است، و باید زمینه کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند، زبان گویائی برای خون های ریخته شده عاشر است. امام سجاد در اینجا در حقیقت خودش نیست، بلکه زبان خاموش حسین (ع) باید در سیمای این جوان انقلابی در شام و در کوفه تجلی کند. اگر آنجا امام سجاد، اینچنین تند و برنده و نیز و صریح مسائل را بیان نکند، در حقیقت زمینهای برای کار آینده او باقی نمی ماند، چون زمینه کار آینده او خون جوشان حسین بن علی (ع) بود، چنانکه زمینه برای همه قیامتهای تشیع در طول تاریخ، خون جوشان حسین بن علی (ع) است. نخست باید به مردم هشدار بدهد سپس بر تو این هشدار بتواند مخالفتهای اصولی، عمیق، متین و دراز مدت خود را آغاز کند، و این هشدار جز با این زبان تند و تیز امکان پذیر نیست. نقش امام سجاد (ع) در این سفر نقش حضرت زینب علیها سلام بود، یعنی پیام آور می کنیم.

انقلاب حسین بن علی (ع). اگر مردم بدانند که حسین کشته شد و چرا کشته شد و چگونه کشته شد، آینده اسلام و آینده دعوت اهل بیت به نوعی خواهد بود و اگر ندانند نوع دیگری. بنا بر این برای آگاهی و گسترش این شناخت در سطح جامعه، باید همه سرمایه ها را به کار انداخت و تا هر جا ممکن است این کار را انجام داد. لذا امام سجاد مانند سکینه، مانند فاطمه صغری، مانند خود زینب علیها سلام، و مانند تک تک اسیران (هر کسی بقدر توان خویش) یک پیام آور است. همه این نیروها باید گرد هم آیند تا بتوانند خون جوشان به غربت ریخته شده امام حسین (ع) را به تمام مناطق بزرگ اسلامی ببرند، یعنی از کربلا شروع کرده و به مدینه برسانند. هنگامی که امام سجاد (ع) وارد مدینه شدند، در برابر زبان و چشم و چهره جستجوگر و پرسنده مردم باید حقایق را بیان کنند، و این اولین اقدام است، لذا این فصل کوتاه از زندگی امام سجاد، فصلی استثنائی است.

فصل بعدی هنگامی آغاز میشود که امام سجاد (ع) در مدینه بعنوان شهروند محترم مشغول زندگی میشود، و کارش را از خانه پیامبر (ص) و حرم او آغاز میکند. برای روشن شدن برنامه امام چهارم (ع) نیاز داریم اوضاع و چگونگی و شرایط زمانش را بررسی نمائیم. این موضوع را به گفتاری دیگر مکتوب می کنیم. ادامه دارد

دنباله انتخابات

لَا يَتَّقِي فِعْلَهُمَا وَ تَدْبِيرَهُمَا وَ ذَالِكَ أَنَا لَمْ نَجِدْ اثْنَيْنِ إِلَّا مُخْتَلَفِي الْهَمِّ وَالْأَرَادَةِ فَإِذَا كَانَ اثْنَيْنِ ثُمَّ اخْتَلَفَ هَمُّهُمَا وَأَرَادَتُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا وَ كَانَا كَلَاهِمَا مَفْتَرَضِي الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ أَحَدُهُمَا أَوْلَى بِالطَّاعَةِ مِنْ صَاحِبِهِ فَكَانَ يَكُونُ فِي ذَالِكِ اخْتِلَافِ الْخَلْقِ وَالْتِجَارِ وَالْفَسَادِ .

(تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۹۸)
در اصول کافی کتاب الحجج از محمد بن

ابی العلاء نقل شده که او گفت از امام ششم حضرت صادق (ع) پرسیدم آیا میشود روی زمین امام نباشد؟ امام فرمودند: نه، گفتم میشود دو امام باشند؟ فرمود: نه مگر اینکه یکی از آنها صامت باشد (صامت بمعنای ساکت، و مقصود اینست که نباید در امر حکومت مستقلاً مداخله داشته باشد و امر ونهی صادر نماید). ممکن است گفته شود: احادیث مذکور در مورد امام معصوم است و شامل هر پیشوا نمیشود. جواب اینست که اولاً استدلال